

۲۲۵۴
۸۴

۲۲۵۴

از طرف اداره سیاسی ایدولوژیک دست مرسر آرشیو به کتابخانه

از: عبدالحسین نوایی
(دکتر در ادبیات)

۲۱۳۴
۹۳

در نسخه تم ایدولوژیک و فرهنگ در تاریخ ۲۵ ربيع الاول ۱۴۱۱

برابر ۱۳۱۱ ۱۳۵۹ شمسی الاصح صحنی العراق

تاریخ روابط ایران مغرب

با کشورهای مغرب زمین

آیت الله حاجری
مؤلف
کتابخانه مدرسه فیضیه قم

در دوران مغول

بدون تردید حمله مغول در تاریخ ایران سهل است که در تاریخ بشر بی سابقه بوده و هست. هیچ شك نیست که از روزگار نخست که بشر به تشکیل جوامع مختلف روی آورد، در بین این جوامع و کشورها به علت مسائل مختلف اقتصادی و سیاسی و همچنین بر اثر افتراق فکری در زمینه های تمدنی و دیگر مسائل مختلف جنگهای کوچک و بزرگی روی داده بود. خاصه آن که همیشه جوامع متمدن و ثروتمند و کشور های سرسبز و خرم و تجمل و زیبا پرستی مردم شهر نشین رشك و آز جوامع و کشورهای فقیر و صحرائنشین را برانگیخته است و تاریخ تمدن بشر، از این امر یعنی هجوم بادیه نشینان تنگدست و گرسنه به شهرهای ثروتمند هزارها به یاد دارد. ولی هیچیک از این هجومها، حتی هجوم هونها و گت ها به اروپا و یورش هیاطله به مرزهای شرقی ایران در دوران سلطنت ساسانیان با حمله مغول به ایران و اروپا

۱- Hunes ۲- Gothes ۳- Hephtalites

و دنیای مسکونی آن روزگار قابل مقایسه نیست. علت این امر هرچه بود نتیجه آن بود که سرزمینهای آباد و متمدن و شهرهای مشحون به انواع مدارس و مکاتب و کتابخانه‌ها و بیمارستانها و مساجد و عمارات عالیه پایمال سم ستوران گردید و این موجودات تنگ چشم و خرد جثه و ریز نقش آسیای مرکزی شمشیر در مردم متمدن بلاد و امصار مهمی چون مرو و بخارا و خیوه و نیشابور نهادند و سکنه آن را کشتند و حتی برسگک و گربه هم رحم نکردند و هرچه از خانه و باغ و دکان و کتابخانه و مسجد و سایر تاسیسات تمدنی بود از بین بردند و کردند و سوختند^۴ و حتی «در هر شهری و هر دیه‌ی چند نوبت کشتن و غارت کردند» تاجائی که به قول عطاملک جوینی «هنوز تا رستخیز اگر توالد^۵ و تناسل باشد غلبه مردم به عشر آنچه بوده است نخواهد رسید»^۶ چنگیز که خود را «عذاب خدا» می‌نامید بر هیچکس و هیچ چیز رحم نیاورد. تا آن‌جا که به دستور وی بسیاری از شهرها را نه تنها ویران کردند بلکه بر خرابه‌های آن آب بستند و زراعت کردند. این موج عظیم خون و آتش نه تنها ایران را فراگرفت بلکه آثار شوم آن به اروپای مرکزی رسید و سپاهیان جبهه و سوباتای به روسیه رسیدند و چندی بعد لشکریان نوه چنگیز به نام باتو به روسیه و لهستان و مجارستان و دالماسی و ترانسیلوانی و شبه جزیره بالکان نیز راه یافتند^۷ و همه جا کشتند و سوختند

۴- جهانگشای جوینی چاپ محمد رضانی ج ۱ ص ۵۶ .

۵- ایضاً ص ۵۰ .

۶- ایضاً ص ۵۵ .

۷- رجوع شود به کتاب امپراطوری صحرانوردان تألیف رنه گروسه و دو مقاله اشپولر در دائرةالمعارف اسلام یکی تحت عنوان «باتو» و دیگری تحت عنوان باتویان Batuides

و سرانجام ، در موج عظیم دوم حمله ، شهر بغداد را به آتش غارت و بیداد سوزاندند و مردم را به تیغ بی دریغ سپردند و خزاین و دفاین اندوخته های هنری پانصدساله آن شهر را که مرکز تمدن اسلامی و در طی مدتی بیش از پنج قرن پایتخت خلفای عباسی و محور سیاست و اقتصاد اسلامی بود به غارت بردند و سراسر شهر را ویران کردند .

هجوم مغولان در سراسر جهان آن روز چنان وحشتی ایجاد کرد که به گفته ماتئوپاریس^۸ در سال ۶۳۵ ه. ق (۱۲۳۸ م) ماهیگیران گاتلند^۹ و فریزلند^{۱۰} جرأت نمی کردند از دریای شمال عبور کرده در یارموت^{۱۱} به صید ماهی پردازند و در نتیجه در آن سال چندان ماهی «هرینگ» در انگلستان فراوان و ارزان شد که چهل یا پنجاه عدد آن به یک سکه نقره حتی در نواحی دور از ساحل خرید و فروش می شد.^{۱۲}

روابط مغولان با ملل دیگر

در چنین روزگاری ظاهراً نباید انتظار ارتباط دوستانه با ملل دیگر داشت . ولی يك جامعه بشری هر قدر غیر متمدن و نا آشنا با دانش و فرهنگ باشد، بی آن که خود احساس کند، احتیاج به رفت و آمد با جوامع دیگر دارد. مسائل مختلف سیاسی و

۸- Matthew Paris کشیشی از فرقه بندیکتین و مورخ سالنامه بزرگ انگلیس

متوفی در سال ۱۲۵۹ .

۹- Gothland

۱۰- Freisland

۱۱- Yarmouth

۱۲- ترجمه تاریخ ادبی ایران تألیف ادوارد براون به نام «از سعدی تا جامی» از جناب آقای علی اصغر حکمت چاپ اول (۱۳۲۷) ص ۵ .

تجاری که از بدیهیترین نیازهای هر جامعه و کشور و دولتی می باشد، ایجاب می نماید که اقوام و ملل با یکدیگر مراوده داشته باشند و در همین مراودات است که ملل مختلف با علوم و فرهنگ از آداب و رسوم دیگران آشنا می شوند و فرهنگ های ملل مختلف از یکدیگر متأثر می شوند. مغولان نیز پس از آن هجوم ویرانگر نخستین که تشکیل دولتی یا بهتر بگوئیم دولتهائی در سرزمینهای **متصرفی دادند**، به ناچار نیازمند به رفت و آمد با دیگران شدند. این رفت و آمد مغولها، هرچند که غالباً برای مذاکره درباب مسائل تجاری و نظامی و سیاسی بود، ولی آشنائی آنان با تمدن ملل دیگر و برخورد ایشان با افکار و آراء و عقاید و سنن سایر اقوام موجب شد که مردان خشن چنگیزخان از صحرانشینی دست بردارند و به ساختمان خانه و مدرسه و حتی مدرسه سیار بپردازند و در مسائل فلسفی و مذهبی وارد شوند و حتی شعر عاشقانه فارسی بگویند.

پیش از این که به اصل مطلب یعنی بیان علل و چگونگی روابط مغولان با اروپا بپردازیم باید بدین نکته توجه کرد که عصر مغولان از لحاظ ما ایرانیان به دو قسمت می شود: یکی از ظهور مغول و هجوم چنگیزخان (۶۱۶-۶۵۱ ه. ق) و دیگر از آمدن هلاکو به ایران تا پایان سلسله ایلخانان یعنی از سال ۶۵۱ تا ۷۳۶ ه. ق. توضیح آن که چنگیز در سال ۶۱۶ به این سرزمین تاخت و پس از ویران کردن شهرهای آباد ایران و درهم شکستن سپاه سلطان جلال الدین خوارزمشاه در سال ۶۱۹ به مغولستان بازگشت. وی در سال ۶۳۴ ه. ۱۲۲۷ میلادی درگذشت و کشورش بین فرزندان او تقسیم شد. پسرش اوکتای هرچند که عملاً جانشین پدر خویش بود، ولی در قوریلتهای سال ۶۳۶ در کنار

نهر کرولن^{۱۳} ریاست وی بر کلیه مغولان از طرف همه شاهزادگان و سرداران و افراد خاندان چنگیزی تأیید گردید^{۱۴}. در این قوریلتا ضمناً تصمیم گرفته شد که برای تعقیب و تکمیل عملیات جنگی چنگیز دو اردو کشی صورت گیرد: یکی برای سرکوبی قطعی جلال‌الدین خوارزمشاه و فتح آذربایجان و کردستان و دیگر برای فتح چین شمالی. جرماغون نویان مأمور ایران شد و سرانجام، بر اثر اقدامات سماجت آمیز وی و ندانم‌کاریها و سبکسریهای سلطان جلال‌الدین، دولت خوارزمشاهی با کشته شدن این سلطان در سال ۶۲۸ به پایان رسید و مغولان بار دیگر دست به خرابی شهرهای ایران زدند و بلا مانع بر آذربایجان و اران و ارمنستان و گرجستان تاختند و از کشتار و تاراج فروگذار نکردند و آسیای صغیر را تحت تصرف درآوردند و به استقلال سلاجقه در آن سرزمین خاتمه دادند. (۶۴۰ ه. ق.).

اوکتای به سال ۶۳۹ درگذشت. در قوریلتای سال ۶۴۴ گیوک‌خان پسر اوکتای به جانشینی وی انتخاب شد و علت این تأخیر چهار ساله اختلاف نظر شاهزادگان مغول، خاصه مخالفت باتو پسر جوجی با بقای سلطنت درخاندان اوکتای، بود. در این قوریلتا که در کنار یکی از دریاچه‌های مغولستان صورت گرفت، کلیه حکام و عمال ختا (چین) و خراسان و عراق و لرستان و فارس و آذربایجان و کرمان و سواحل و گرجستان و حلب یا شخصاً حضور یافتند یا نماینده فرستادند. حتی مستنصر خلیفه عباسی بغداد و علاء‌الدین صاحب‌الموت هم از ترس نماینده گسیل داشتند. از عیسویانی که در این قوریلتا شرکت

۱۳ - Keroulene

۱۴ - قوریلتا شورای مهمی بود از کلیه شاهزادگان و افراد خاندان سلطنتی و سرداران مغول که برای انتخاب پادشاه مغول تشکیل می‌شد.

جستند یکی سنباد^{۱۵} بود برادر هیتوم^{۱۶} پادشاه ارمنستان و دیگر کشیشی به نام پلان کارپن^{۱۷} به عنوان سفیر پاپ اینوسان چهارم . گیوک خان در این قوریلتا رسولان خلیفه عباسی را به احترام پذیرفت و پیغامهایی مبتنی بر وعده و وعید داد . ولی فرستادگان علاءالدین را به خفت بازگرداند و جواب وی را به خشونت داد .^{۱۸}

عمر گیوگک جنگجو ولی می خواره زیاد نبود و سلطنتش بیش از یکسال و کسری نپایید و در ۹ ربیع الثانی سال ۶۴۷ ه.ق درگذشت . در قوریلتایی که برای جانشینی وی ، بنا بر خواهش باتو ، در دشت قبچاق تشکیل شد ، بر اثر حسن تدبیر سوقوییتی- بیگی زن تولوی که پسرانش را شخصاً پیش باتو فرستاده بود (پسران اوگتای و جفتای و گیوک نماینده فرستاده بودند) سلطنت مغول به توصیه و نفوذ باتو به منگوقاآن قرار گرفت و به عبارت دیگر قدرت از خاندان اوگتای به دودمان تولوی منتقل گردید .^{۱۹}

ولی تعیین تاریخ جلوس به قوریلتای بعد موکول شد که پس از دو سال تأخیر در ذی الحجه سال ۶۴۹/۱۳۵۱ منعقد گردید.^{۲۰}

۱۵- Sempad

۱۶- Haitoum

۱۷- نام ایتالیائی وی Plano Di Carpino است که به تلفظ فرانسه Plan De Carpin می شود

۱۸- تاریخ مغول تألیف عباس اقبال ص ۱۵۴ .

۱۹- در این خصوص رجوع شود به جهانگشای جوینی آغاز جلد ۳ و جامع التواریخ رشیدی ج ۱ ، ص ۵۸۰ ، چاپ آقای بهمن کسریمی و مقاله «باتو» در دائرةالمعارف اسلام .

۲۰- تاریخ مغول ص ۱۵۶ مراجعه فرمایند همچنین به مقاله باتو در دائرةالمعارف اسلام و امپراطوری صحرانوردان صفحات ۴۵۴-۴۵۰ .

منگوقاآن یا به صورت مغولی آن مونککااقاآن^{۲۱} برادر خود هلاگو را مأمور قلع و قمع اسماعیلیه و فتح بغداد کرد و او در سال ۶۵۱ از چیچون گذشته به ایران درآمد و در این سرزمین ماندنی شد و اولادش تشکیل سلسله‌ای دادند به نام ایلخانان مغول که تا سال ۷۳۶ هجری قمری امتداد یافت .

نخستین فرستاده مغرب زمین به «مشرق»

پس از فرونشستن موج شدید حمله مغولان در اروپا ، عیسویان مغرب زمین در آرزوی رسیدن به سرزمین عیسوی مذهب ملك یوحنا (اونك خان عیسوی را اروپاییان که دورادور ازو چیزهایی شنیده بودند افسانه وارملك یوحنا^{۲۲} می‌پنداشتند) و استمداد برای قلع و قمع مسلمان مجاهد جنگهای صلیبی ، در شورای مذهبی سال ۱۲۴۵ میلادی که در شهر لیون فرانسه منعقد گردید قرار شد که دو هیأت سفارت برای مذاکره و تبلیغ مسیحیت به «شرق» گسیل گردد .

ریاست نخستین هیأت با مردی بود ایتالیائی از کشیشان فرقه فرانسیسکن^{۲۳} به نام ژان دی پلانوکارپینی . وی از طریق روسیه به اردوی باتو (پسر جوجی پسر چنگیز) واقع برکنار ولگا و از آنجا به قراقروروم رفت و در قوریلتهای انتخاب گیوگک - خان شرکت جست . پس از مدتی اقامت در قراقروروم ، گیوگک نامه‌هائی بدو داد تا در بازگشت به پاپ و سلاطین اروپا برساند . در این نامه وی بالحنی تمهیدآمیز و آمرانه از سلاطین اروپا و پاپ خواسته است که قبل از اقدام برای مسیحی کردن مردم خود شخصاً

۲۱- به معنای جاویدان .

۲۲- Prestre Jean

۲۳- Franciscain

برای عرض احترام به دربار او آیند . گیوگک درین نامه برای خویش قدرتی الهی قائل شده و به نام منگوتنگری (خدای جاویدان) سخن گفته بود . پلانوکاپینی پس از دو سال و نیم به اروپا بازگشت و شرح مسافرت خود را در کتابی منتشر کرد که خالی از اهمیت نیست . به نوشته وی گیوگک به عیسویت متمایل بود و مشاوری داشت به نام ربان آقا از سریانیان که چینیها او را «لی پیان - آ - تا» می نامیدند . ازین گذشته وزیران ولله او و صاحب دیوانش همگی عیسوی نستوری بودند و نستوریان در مقابل خیمه و خرگاه خان مغولی نماز و مراسم مذهبی برگزار می نمودند .^{۲۴}

هیأت دوم مرکب بود از چهارکشیش تحت ریاست یک روحانی

موسوم به انسلم از فرقهٔ دومی نیکن^{۲۵} . اینان که سامور بودند به نزدیکترین اردوی تاتار بروند به ایران آمدند . اما چون پیشکش ارزنده ای برای بایجو سردار مغول نداشتند و در هنگام شرفیابی نیز شرط ادب و کرنش به جای نیاوردند بایجو نامه ای تحکیم آمیز به پاپ نوشت که شخصاً به حضور رفته تقدیم مراتب خدمت نماید^{۲۶} . در حقیقت این نامه رونوشت نامه ای بود که گیوگک سال قبل برای پاپ نوشته بود .^{۲۷}

هیأت دیگری نیز در سال ۱۲۵۳ میلادی به قراقوروم وارد

شد که ریاست آن راکشیشی برعهده داشت به نام گیوم رو پروگک . این هیأت را پادشاه فرانسه ، لوئی نهم ملقب به مقدس «سن لوئی»

۲۴ - امپراطوری صحرانوردان ، ص ۴۴۶ .

۲۵ - Anslem, Dominicain

۲۶ - تاریخ سایکس ترجمهٔ فخر داعی ج ۲ ، ص ۱۳۹ .

۲۷ - امپراطوری صحرانوردان ص ۵۶۷ .

فرستاده بود. وقتی این کشیش بلژیکی به قرا قوروم رسید گیوک در گذشته و منگو بر تخت نشسته بود. گیوم سخت مورد عنایت و محبت منگو قرار گرفت. شرح دلپذیر و دقیقی که روبروک ازین سفر نوشته مانند نوشته استادان قدیم و معتبر و نشرهای کلاسیک باقی مانده است.^{۲۸} کتاب وی «سفر ویلیام روبروک به قسمت‌های شرقی جهان» نام دارد.

روبروک در ۷ ماه مه ۱۲۵۳ از قسطنطنیه حرکت کرد و در تاریخ ۳۱ ژوئیه به اردوگاه سرتاق پسر باتو رسید و از آنجا به بارگاه باتو رفته و سپس از رودخانه یائیک (اورال) گذشته به جنوب قرا قوروم روی آورده است. وی در کتاب خود به شمار فراوان عیسویان نستوری اشاره کرده است و همچنین نوشته است که در این‌جا نیز «عده‌ای اویغوری بودایی وجود دارد و هم در این جاست که وی سرود «اوم مانی پادم» را شنیده است.^{۲۹}

روز ۱۴ ژانویه سال ۱۲۵۴ میلادی به حضور منگوقاآن باریافت. وی می‌نویسد که «ما را داخل کاخ نمودند. نمدی را که جلو در بود بالا زده بودند. تمام آن محوطه از پارچه زربفت مستور بود. در میان چادر منقلی بود پر از آتش خاروگون و ریشه‌های افسنطین و سرگین گاو. خان بر روی تخت خواب کوچکی نشسته بود. خان روپوش گرانبھائی که داخل آن پوست بود

۲۸- ایضاً ص ۴۵۶.

۲۹- امپراطوری صحرانوردان ص ۴۵۸.

شگفت است که با وجود این‌کلام صریح باز روبروکی وبعد از ااورنه‌کروسه این جمع را «اویغوری بودائی» نوشته‌اند. درحالی که به نظر من اینان صریحاً واضحاً مانوی هستند و آن کلام نیز ظاهراً سرود نبوده بلکه چیزی بوده مانند صلوات یا «یا علی» در نزد ما شیعیان.

۳۰- ایضاً ص ۴۵۸.

در برداشت . يك نفر نستوری سمت مترجمی او را داشت و باز او نوشته است که در اعیاد و جشنهای بزرگ دربار ، اول کشیشان نستوری می آیند و با تجملات و تشریفات زیاد به تقدیس جام شراب خان بزرگ می پردازند و پس از آنها علما و روحانیون مسلمان و راهبان کفار یعنی بودائیان و تاتوئیستها می آیند . منگوقاآن گاهگاه زوجه نستوری خود را در برگزاری این مراسم به کلیسا همراهی می کرد .^{۳۱}

اکنون وقت آن است که به ایران بازگردیم و به شرح روابط ایلخانان یعنی سلاطین مغولی ایران پردازیم . ولی پیش از آن لازم به نظر می رسد که اشارتی ، ولو به اختصار ، به قوم اویغور رود . تا نقش فرهنگ ایرانی روشن شود . چه اویغوران سخت تحت تأثیر فرهنگ ایرانی بودند و همین مردمند که واسطه انتقال فرهنگ ایرانی به چین شدند .

اویغورها :

اویغورها از قبایل تاتار هستند که ابتدا در حوضه علیای نهرارخون (ارقون) از شعب رودخانه آمور و دامنه های جبال قراقوروم (یابلنویی) سکونت داشتند . اینان نخست ، مانند دیگر طوایف مغول ، بیابان گردی می کردند . در نیمه قرن دوم هجری جماعتی از آنان به حدود ترکستان آمدند و حوضه نهرتاریم و نواحی پر آب آن را از دست تخارها ، که از اقوام آریایی بودند و تمدن و زبان و فرهنگی غنی و درخشانی داشتند ، بیرون آوردند و برای خود تشکیل دولت معتبری دادند شامل شهرهای مهم تورفان و بیش بالیغ و کوجا و برقول و از همه مهمتر بیش—

بالینغ به معنای پنج محله بود که مقام پایتختی داشت و این شهر همان است که اکنون ارومچی خوانده می‌شود .

اویغورها به تدریج باتخارها مخلوط شدند و از این اختلاط نژاد مخصوصی به وجود آمد که مدت چهار قرن بر بلاد مذکور حکومتشان به طول انجامید و تمدن آنان یکی از درخشانترین تمدنهای آسیائی در دوره قرون وسطی بود . اویغورها ، به علت آن که در مسیر اقوام متمدن آسیا واقع شده بودند، واسطه ارتباط بین ایران و چین و مایه انتقال فرهنگ ایران به چین شدند و با مایه‌ای که از تمدن آریائی تخاری داشتند به افکار و عقاید ملل مختلف دیگر نیز من جمله با ادیان بودایی و عیسویت و زرتشتی و مانوی آشنائی تمام یافتند و خان اویغور در سال ۱۴۳ هـ . ق دیانت مانوی را پذیرفت و عده زیادی از اویغوران نیز به تبع وی مانوی شدند . ورود مبلغان عیسوی از ایران به این منطقه موجب گردید که یکی از شعب خطوط سریانی در میان عیسویان اویغوری معمول و منتشر شود . اویغوران به تدریج زبان ترکی خاص خود را به آن خط که به نام خط اویغوری شهرت یافته بود نوشتند و از همین طریق بود که مبلغین مسیحی در میان قبایل نایمان راه یافتند و آنان را به دین عیسویت راهبر شدند .^{۳۲}

قوم اویغوری بتدریج تمدن آریایی به خود گرفتند . از آثاری که در این مناطق یافته شده چنین برمی‌آید که حتی لباس و نقاشی آنان نیز اقتباسی از ایران است . در سال ۱۹۰۳ که

۳۲- برای دست یافتن به اطلاع بیشتر بر روابط پایها با مغولان رجوع شود به کتاب ارزنده «سفیران پاپ به دربار خانان مغول» تألیف دوراکه ویلتس این کتاب را آقای مسعود رجب نیا به خوبی و روانی تمام ترجمه کرده‌اند (انتشارات خوارزمی سال ۱۳۵۳ هـ . ش) .

هیأت آلمانی به ریاست فن لوکوک^{۳۳} در جستجوی آثار قدیمی به این منطقه آمد بیشترین اسناد و مدارک و آثار مانوی را در شهر تورفان یافت^{۳۴}. این اسناد که پرده از چهره مانوی و جهان بینی پر راز و رمز و دستورات مذهبی وی برداشت یکی از بزرگترین گنجینه های فرهنگی است که تاکنون از دوران باستان کشف شده است.

بررسی این اسناد و خاصه دقت در نقاشیها نشان می دهد که اویغورها تا چه اندازه به تمدن آریایی خو گرفته بودند. هرچه در آن آثار و اسناد دیده می شود آثار تمدن و فرهنگ ایرانی است و سهم چینی در آن بسیار اندک است. علت مهم این امر گردیدن اویغورها بود به مذهب مانوی. مانویان، که خود مردمی با ذوق و هنر دوست بودند و کتابهای خود را به زیباترین نقوش می آراستند، در قوم اویغور اثری بسیار عمیق گذاشتند. به طوری که اویغوریان سبک نقاشی مانوی را اقتباس کردند و کتب و آثار و ابنیه خود را بدان آراستند.^{۳۵} این نقاشی که به نقاشی اویغوری معروف شده به توسط همین اقوام به چین منتقل شده و پس از تغییراتی که در آن داده شده بار دیگر در زمان مغولان به مملکت ما بازگشته و مایه نقاشی در ادوار مغول و تیموریان و صفویان شده است.^{۳۶}

۳۳- Von Le Coq ۳۴- Tourfan

۳۵- مانویان درباره افلاک و عالم اعتقادات مرموز و پیچیده ای داشتند. به نظر می آید که برای تفهیم بیشتر این مطالب در کتابهای خود از تصویر کمک گرفته اند. اگرچنین باشد ظاهراً اولین مردمی هستند که برای تعلیم و تربیت از نقاشی و اشکال و صور یا به عبارت دیگر از وسایل بصری استفاده کرده اند.

۳۶- تاریخ مغول ص ۱۹-۱۶

اختلاط او یغوران با مغولان و تفوق فرهنگی آنان بر دیگر اقوام تاتار موجب شد که مغولان به فراگرفتن خط آنان بپردازند و در نوشته های خود از خط او یغوری استفاده کنند. شاید هم به دستور چنگیز بود که با سوادان و امیران مغول به خط او یغوری مطالب خویش را نوشتند. در هر حال ازین پس می بینیم که مغولان نامه های خود را به زبان مغولی و خط او یغوری می نویسند. گیوم دورو بروک بدین مطلب صریحاً اشاره می کند که تاتارها رسم الخط و الفبای او یغوری را اقتباس نموده اند و نامه هائی را که منگوقاآن به اعلی حضرت «سن لوئی» نوشته به زبان مغولی ولی به خط او یغوری تحریر کرده اند.^{۳۷}

این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که یکی از مشاورین نزدیک چنگیز مردی بود از دانشمندان او یغور به نام «تاتاکوس» و پیداست که چنین مشاور نزدیک می توانسته است اثرات فراوانی بر روح چنگیز جنگجو ولی بیابان گرد بگذارد. غیر از تاتاکوس، مشاورین دیگری نیز در دستگاه چنگیز بودند و از آن جمله محمود یلواج از مسلمانان و یلوچوت سای از مردم چین. این مرد که در سال ۵۸۶/۱۱۹۰ دیده به دنیا گشود اصلاً از مردم چین شمالی بود. وی از ابتدای جوانی به تحصیل علوم پرداخت و کتابهای فراوان در این رشته ها گردآورد و در سال ۱۳۱۳ م / ۶۱۳ هـ حکومت شهر پکن یافت. یلوچوت سای با حسن تدبیر خود بسیاری از خشونت های مغولان را جلوگیری کرد. کما این که در سال ۱۶۲۲ اگر تدبیر و زبان چرب وی نبود مردم چین به دست لشکریان مغول قتل عام شده بودند.^{۳۸} وجود این مرد و امثال وی موجب

۳۷- امپراطوری صحرا نوردان ص ۴۵۸

۳۸- تاریخ مغول ص ۷۷

شد که اندک اندک قسمت شرقی ممالک چنگیزی رنگ و روی ممالک امپراطوران سابق چین را به خود گیرد. همان طور که در قسمت غربی نیز بر اثر نفوذ تمدن ایرانی و وجود مشاورین ایرانی به تدریج ادب و فرهنگ و زبان و آداب ایرانی را مغولان پذیرفتند و سرانجام دین مردم این سرزمین را نیز پذیرفتند و مسجد و خانقاه برجای صومعه و بتخانه بنا نهادند.

روابط ایران با ملل دیگر در عهد ایلخانان

در فاصلهٔ هجوم اول مغول به سرکردگی چنگیز و هجوم دوم به فرماندهی هلاکو به ایران، یعنی در سال ۶۳۷/۱۰۳۸ رکن-الدین خورشاه اسماعیلی برای جلب کمک دول اروپائی بر ضد مغولان خونخوار هیأت سفارتی به اروپا فرستاد. ولی اروپا غافل تر و متعصب تر از آن بود که به این تقاضای خردمندان پاسخ دهد. به گفتهٔ ماتیو پاریس، ملل اروپائی سفیران اسماعیلی را به سردی تمام پذیرفتند و به پیشنهادهای آنان توجهی نکردند. هیأت سفارت دیگری نیز به همین منظور به دربار هنری^{۳۹} سوم پادشاه انگلیس رفت. ولی این هیأت نیز توفیق نیافت. زیرا اسقف وینچستر^{۴۰} پس از شنیدن خبر ورود سفارت گفت بگذارید این سگان یکدیگر را پاره کنند و نسل یکدیگر را براندازند. آن وقت ما بر روی خرابه‌های شهرهای ایشان آئین کاتولیک را بنیان می‌نهیم. در آن صورت دنیا یک شبان و یک گله خواهد داشت.^{۴۱}

هلاکو در سال ۶۵۱ وارد ایران شد و پس از تصرف قلاع

Henry III - ۳۹

Bishop of Winchester - ۴۰

۴۱- از سعدی تاجامی ص ۵

اسماعیلیه در خراسان به محاصره قلعه الموت نشست و رکن‌الدین خورشاه سرانجام تسلیم شد و قدرت اسماعیلیه پایان یافت (۶۵۴) سپس بغداد را نیز تصرف کرد و همچنان پیش رفت تا در سال ۶۵۸ هـ به سد استوار برخورد. آن سد استوار دست و بازوی سربازان اسلام بود به فرماندهی شخصی به نام امیرسیف‌الدین قدوز از سرداران ممالیک. پیش از این که قدوز وارد صحنه کارزار شود، هلاگو با سپاهی فراوان به همراه سردار معروف و خونخوار خود کی‌توبوقا به شام سرازیر شده شهرهای آن بلاد را یکی پس از دیگری تصرف کرده بود. درین کشور گشائی، عیسویان‌من-جمله هیتوم پادشاه ارمنستان بدو کمک شایان کردند و به نظر می‌آمد که ورود مغولان به دمشق پیروزی مسیحیت بر اسلام باشد. مسیحیان در این پیکار از هیچ قساوتی فروگذار نکردند و حتی در مسجد امیه شراب جاری کردند و کلیساها را به مسجد تبدیل نمودند و مسلمین را به زور واداشتند تا در مقابل صلیب به احترام ایستند و هیتوم مسجد حلب را آتش زد.

تا این که خبر فوت منگوقاآن (۱۱ اوت ۱۲۵۹م) رسید و هلاگو، بنا بر احتیاط که مبادا برکه، خان قبیچاق پسر عمویش، به ایران حمله ور شود، کی‌توبوقا را در شام گذاشته خود به ایران آمد. وحشت هلاگو چندان بی‌جا هم نبود. چه همان قدر که هلاگو به مسیحیان تمایل داشت و آنان را احترام می‌نمود، برکه به اسلام و اسلامیان علاقمند بود. بازگشتن هلاگو به ایران موجب تقویت روحیه مسلمین شد. به فرمان قدوز (۱۲۶۰-۱۲۵۹) نیروی مسلمین تحت سرکردگی امیربای برس از مصر به فلسطین روی آورد.

جنگی سخت در گرفت و سرانجام سردار مغرور مغول کی‌توبوقا

اسیر شد و به فرمان قدوز سر او را از بدن جدا کردند. آنگاه قدوز فاتحانه وارد دمشق شد و این بار نوبت مسلمانان بود که رذالتها و قساوتهای مسیحیان را جواب گویند. جنگ قدوز با مغولان، به نام محل آوردگاه، جنگ عین جالوت خوانده می شود (۶۵۸-۱۲۶۰) سلطنت قدوزچندان نپائید و بای پسر (۱۲۷۷-۱۲۶۰م) او را کشت و بر جای او نشست و او با اطلاع از دشمنی برکه با هلاگو، کوشید تا با برکه مناسبات سیاسی نزدیک ایجاد کند و به اتکاء و کمک برکه در هنگام لزوم هلاگو را به مبارزه فراخواند. اما هلاگو که دچار حملات برکه شده بود کاری از پیش نبرد.^{۴۲}

هلاگو نسبت به مسیحیان احترام و معاضدت فراوان داشت و در این کار ملکه اصلی او به نام دوقوز خاتون عامل مؤثری بود. وی از قبیلۀ کرائیت بود، برادرزاده آخرین پادشاه این قوم به نام «وانک خان» قوم کرائیت^{۴۳} از مدتها پیش مسیحی شده بود و دوقوز خاتون که قبلاً زن تولوی بود و سپس به نکاح هلاگو پسر تولوی درآمده بود در سراسر عمر از مسیحیان حمایت نمود. منگوقاآن که به فهم و فراست دوقوزخاتون اعتقاد تمام داشت به هلاگو توصیه کرده بود که در کارها با وی مشورت کند. به همین علل، هلاگو وی را سخت عزیز می داشت. تا آن جا که به خاطر او هر روز کلیسایی بنا می شد و حتی در مقابل اردوی خاتون کلیسایی بنا گردید که هر روز صدای ناقوس آن برفلک می رفت. خواهرزاده این ملکه نیز، که خود یکی از زنان هلاگو بود، به نام توقیتی خاتون مسیحی

۴۲- در خصوص جنگهای هلاگو با مسلمانان و جزئیات امر رجوع شود به تاریخ

مغول صفحات ۱۹۷-۱۹۱

۴۳- امکان دارد که قبایل ساکن در خراسان به نام قرایی باز مانده همین اقوام

صومه آمده است.

نستوری بود. ^{۴۴} به علت همین خدمات هلاگوزنانش به مسیحیت و مسیحیان بود که در سال ۱۲۶۰ م پاپ نامه‌ای به هلاگو نوشته و از تمایل وی نسبت به مذهب کاتولیک اظهار شادمانی کرده است. ^{۴۵}

هلاگو در ۱۹ ربیع‌الآخر سال ۶۶۳ در چهل و هشت سالگی در کنار نهر جفاتو درگذشت و جای خویش را به پسرش اباقا سپرد. وی نیز به عیسویان محبتی تام و تمام داشت خاصه آن که انتخاب او به سلطنت به راهنمائیهای وارتان جا ئلیق ارمنی و مشاور دوقوز خاتون صورت گرفته بود. اباقا در سوم رمضان ۶۶۳، سه روز بعد از وفات مادر، بر تخت سلطنت جلوس کرد. در همان سال اول سلطنت، وی با دختر میشل پائولوگوس ^{۴۶} ازدواج کرد. توضیح آن که هلاگو در اواخر عمر از امپراطور روم شرقی خواست تائیکی از دختران خویش را به زوجیت به وی دهد و میشل نیز مریم دختر خود را با هدایای فراوان به ایران فرستاد. اما همین که مریم به قیساریه رسید، خبر درگذشت هلاگو رسید و چون بازگشت مشکل بود، نمایندگان روم شرقی به ایران آمدند و اباقا آن دختر را به زنی گرفت. به نظر می‌رسد که اباقا نیز قبل از ازدواج به خواهش آن دختر به دین مسیح درآمده و غسل تعمید یافته است. این شاهزاده خانم در تاریخ ایران به «دسپینا» معروف شده ولی باید دانست که نام آن زن مریم بوده و «دسپینا» لغتی است یونانی به معنای شاهدخت (پرنسس). اباقا شکست پدر خود را در برابر سپاه اسلام فراموش نکرده بود و برای این که به نحو قطعی و نهایی به قدرت

۴۴- امپراطوری صحرا نوردان ۵۸۳ - ۵۸۲ .

۴۵- تاریخ سایکس ج ۱ ص ۱۴۹

۴۶- Michel Paleologue

ممالیک خاتمه دهد ، برآن شد که از سلاطین مسیحی اروپا استمداد کند تا از دوطرف بر ممالک ممالیک که اینک شام را نیز در زیر چنگ داشتند بتازند. مسلماً ازدواج وی با دختریک پادشاه مسیحی نیز خود عامل دیگری برای نزدیک شدن به دربارهای مسیحی اروپا بود. برای مذاکرات سیاسی و عقد یک قرارداد نظامی ، اباقا نخستین هیات سفارت را به اروپا فرستاد. مسلماً تاریخ ارسال این هیات قبل از سالهای ۶۶۶ و ۶۶۵ است. زیرا در سال ۱۲۶۷/۶۶۶ پاپ کلمان چهارم^{۴۷} نامه ای در جواب نامه وی نوشته و از او خواسته است که اباقا دیگر به خط اوینغوری به وی نامه ننویسد. بلکه نامه ها را به لاتینی تحریر کند که وی بتواند بخواند و بفهمد. در این نامه ، پاپ به وی وعده داده بود که از او با کمک سلاطین عیسوی در مقابل مسلمانان حمایت کند. دو سال بعد نمایندگان از جانب میشل پائولوگوس و اباقاخان در شهر والانس^{۴۸} اسپانیا به ملاقات پادشاه آراگن^{۴۹} رفتند و از او خواستند که طبق وعده پاپ با سایر سلاطین عیسوی همدست شده به جنگ با مسلمین مبادرت ورزد. پادشاه آراگن ، با همه پیری ، نخست این پیشنهاد را پذیرفت. ولی ، به مصلحت جمعی از امرای اسپانیا ، از خشونت و بی رحمی و مکر و ناسپاسی مغولان اندیشه کرده از این خیال صرف نظر نمود.^{۵۰}

در سال ۱۲۷۴/۶۷۳ بار دیگر اباقا به تحریک هیتوم پادشاه ارمنستان هیاتی مرکب از شانزده نفر به اروپا فرستاد و این در

—۴۷ Clement IV

—۴۸ مسلمین این شهر را بلنسیه خوانده اند

—۴۹ Aragon

—۵۰ تاریخ مغول ص ۲۰۳

موقعی بود که به دستور پاپ گرگوار دهم، در شهر لیون فرانسه، شورای مذهبی منعقد شده بود. نمایندگان اباقا در جلسات شورای حضور به هم رساندند و دونفر از آنان که تاتار بودند به امر پاپ تعمیم یافتند و مسیحی شدند. با این همه از این سفارت نتیجه‌ای به دست نیامد. ظاهراً از طرف همین هیأت سفارت است یا از طریق پاپ که نامه اباقاخان به دست ادوارد اول پادشاه انگلیس رسیده است. اگر از متن این نامه اطلاعی نداریم لااقل جوابی که ادوارد به این نامه داده امروز در دست است. در این نامه ادوارد چنین جواب می‌دهد:

«داود برادرمان به حضور ما بار یافت و مراسلاتی را که به توسط نمایندگان شما به پدر روحانی و دیگر سلاطین فرنگ فرستاده شده بود تقدیم داشت. در این نامه ما بدین نکته متوجه شدیم که شما به مذهب کاتولیک علاقمند شده‌اید و تصمیم گرفته‌اید که سرزمین مقدس را از چنگ دشمنان مذهب مسیح خارج سازید. ما دعا می‌کنیم که شما توفیق یابید تا این هدف عالی و مقصد بزرگ را به موقع اجرا گذارید.» اما در دنباله نامه به عدم آمادگی انگلستان برای جنگ با مسلمین اشاره کرده می‌نویسد:

«ما نمی‌توانیم موقع ورود خودمان را به ارض مقدس و نیز راجع به حرکت مسیحیان خبر قطعی به شما بدهیم. زیرا از طرف پاپ اعظم هنوز دستوری در این باب صادر نشده است.»^{۵۱}

تاریخ این نامه ۲۶ ژانویه ۱۲۷۴ م است. در سال ۱۲۷۵ بار دیگر دو نماینده از طرف اباقا به رم رفتند و عیسویان را به باز پس گرفتن بیت المقدس از مسلمین دعوت کردند. پاپ ایشان

را به نزد سلاطین فرانسه و انگلستان فرستاد. دو نماینده مذکور که از گرجیان عیسوی بودند از طرف اباقا اظهار داشتند که او وقویلای قآن مایلند که عیسویت را بپذیرند. پاپ برای تحقیق این مطلب و تبلیغ مسیحیت برآن شد که پنج تن از روحانیون عیسوی را به مشرق اعزام دارد. اما چون کمی بعد درگذشت (۱۲۷۷/۶۷۶) این تصمیم به جایی نرسید. یک سال بعد (۱۲۷۸ م) هیأتی از جانب پاپ نیکلای سوم به ایران فرستاده شد. اعضاء این هیأت همه از روحانیون عیسوی بودند^{۵۲}. پاپ بوسیله این کشیشان نامه‌ای فرستاد و در آن نامه از کمکهای فراوان اباقا به عیسویان اظهار مسرت نمود.

نکته‌ای که درین جا قابل ذکر است این که عامل این سفارتهای رفت و آمدها درین روزگار مسیحیان نستوری بودند که، خواه در لباس روحانیت خواه در جامه بازرگانان، در دستگاه سلاطین مسیحی مغول پایه والائی یافته بودند و مکرراً به عنوان فرستاده مخصوص خان یا ایلخانان مغول به دربار سلاطین اروپائی می‌رفتند^{۵۳}. یکی از این مسیحیان نستوری ابن صوما راهب است از مردم اویغور.

از دیرباز مردم شمال چین، شاید هم به وسیله قوم اویغور، با مسیحیت آشنا شده و به مذهب نستوری گرویده بودند. سلاطین مغول نیز هر چند که خود عیسوی نستوری نبودند، بنا بر تساهل مذهبی، از اظهار محبت به عیسویان خودداری نمی‌کردند. کما این که قویلای، که خود بودایی یا مانوی بود، کشیشان

۵۲- تاریخ مغول ص ۲۰۴

۵۳- درخصوص اهمیت نستوریان و گستردگی دامنه انتشار مسیحیت (شعبه نستوری) در چین رجوع شود به کتاب امپراطوری صحرا نوردان ص ۵۰۳ - ۴۹۸

نستوری را به گرمی می‌پذیرفت و در مقابل انجیلی که کشیشان بدو عرضه می‌کردند مراسم احترام به‌جای می‌آورد. مغولان مسیحیان را به نام ترسا و ارکاغون و ارکاون (جمع آن ارکاغود یا ارکاؤد) و به خط چینی (یه-لی-کو-ون) و کشیشان آنها را ربان - ارکاغون و اسقف آنها را «مارهاسیا» یاد می‌کردند تحقیقات نشان داده که اسامی عیسوی، منتها به ریخت چینی، در بین نستوریان چین وجود داشته. مثلاً شنون (سیمون) کوئولی کی سئو (ژرورژ، جرجیس) پائویوسیئو (پول) یونان (ژان، یوحنا) یا کو (ژاک) بی‌شو (عیسی-ایشو) ولوهو (لوقا) می‌باشد.^{۵۴}

مرقس و ربان صوما در سال ۱۲۷۵ یا ۱۲۷۶ به قصد زیارت فلسطین مصمم به مسافرت به غرب شدند. هردو نستوری مذهب بودند. ربان صوما که در سال ۱۲۲۵ متولد شده پسر یکی از کارکنان کلیسای نستوری خان بالیغ (پکن) بود و مارکوس (مرقس) پسر رئیس کشیشان شهر کوشانک. ربان صوما در صومعه‌ای معتکف شد و به دست متروپولیت (بطریق) شهر پکن، موسوم به گیوارکیس موهای خود را برید و در صومعه‌ای در دامنه کوه، به فاصله یک روز راه از پکن، عزلت گزید و کمی بعد مارکوس (مرقس) نیز بدو پیوست. اما اندکی بعد به تشویق مرقس (شاید هم به دستور قوبیلای خان) عزم سفر بیت المقدس کردند.^{۵۵} اینان از کشور تنگوت، یعنی شمال ایالت فعلی کان سو، سرزمین نستوریان گذشتند. از شرح مسافرت آنان، هرچند دلپذیر و خواندنی است، ولی چون به طول می‌انجامد خودداری می‌کنیم.

۵۴- امپراطوری صحرانوردان ۴۹۸-۴۹۷

۵۵- ایضاً ص ۵۰۱ و نیز تاریخ سیاسی واجتماعی ایران تألیف ابوالقاسم طاهری ص ۳۵

همین قدر باید دانست که ریان صوما^{۵۶} و مصاحبش با مشقات فراوان در سال ۱۲۷۸ به مارواءالنهر و سپس به خراسان رسیده و از آنجا به آذربایجان رفته‌اند و همه‌جا در صومعه‌های نستوری پذیرایی شده‌اند. و سرانجام به بین‌النهرین رفته و پس از زیارت بقاع مسیحی در صومعه سن میشل دوتارل^{۵۷} در نزدیکی نصیبین رفته و معتکف شده بودند که بطریق ماردنهای^{۵۸} آنان را فراخواند و مأمور خدمتی نزد اباقاخان نمود. اباقا آنان را به گرمی پذیرفت و بدانها پایزه و جواز و سفارش نامه داد تا به بیت‌المقدس بروند ولی به علت وجود جنگ بین ایلخان مغول و خانات قباچاق و سلاطین مملوک این آرزو به حصول نپیوست و آن دو به بیت‌المقدس نرسیدند. بنابراین یوحنادنها، به مرقس نام جبلها^{۵۹} داد و او را به خلیفگی عیسویان چین شمالی انتخاب کرد و ریان صومه را به معاونت او گماشت. اما قبل از این که آنان رخت سفر بربندند، یوحنادنها درگذشت (۲۴ فوریه ۱۲۸۱) و شورای نستوریان که در نزدیکی بغداد انعقاد یافت مارکوس

۵۶- این کلمه در تاریخ مغول مرحوم عباس اقبال ابن سوما Bar Suma و در تاریخ سیاسی و اجتماعی ریان صوما و در امپراطوری صحرائنوردان ریان صومه آمده است.

۵۷- St. Michel de Tarel

۵۸- Mar Johannes Denha کلمه مار برای روحانیون عالی رتبه مسیحی‌هتوز هم در بین‌النهرین معمول است.

۵۹- در کتاب تاریخ مغول نوشته عباس اقبال این کلمه «جبلها» آمده و در امپراطوری صحرائنوردان ترجمه آقای عبدالحسین میکده از کتاب رنه گروسه به صورت «یهبالای» سوم. مسلماً اختلاف در طرز خواندن اسامی بر اساس تلفظ لاتینی یا فرانسه است. در هر حال به حروف لاتین هم در دو کتاب فوق به دو صورت این نام آمده در کتاب تاریخ مغول Jaballaha و در امپراطوری صحرائنوردان Yahballaha

(مرقس) را به عنوان بطریق و جانشین ماردنها برگزید و این انتصاب (یعنی ریاست روحانی مسیحی برای يك مغل) مورد تایید اباقا قرار گرفت و اباقا، در هنگام شرفیابی بطریق، شنلی را که بر شانه‌های خود داشت به او داد و صندلی خود را بدو واگذاشت و چتر افتخار با يك پایزه زرین، منقش به علائم سلطنت، و انگشتر بزرگ بطریق بدو اعطا نمود و جبلها همسفر خود ربان صوما را به ریاست کل کلیسای نستوری ممالک انگوت و اویغورو چین شمالی منصوب نمود.

اباقا پس از تحمل دو شکست در برابر مسلمین، یکبار در ابلستین (البیستان) به سال ۶۷۵ و بار دیگر در حمص به سال ۶۸۰ ق. دست از جنگ کشید، در حالی که در زمینه دیپلوماسی نیز توفیقی نیافته بود. وی در بیستم ذی‌الحجه سال ۶۸۰ (۱۲۸۲) درگذشت.^{۶۰}

از سلطنت اباقا بدون اشاره به مسافرت برادران پولو یعنی مافیو و نیکولو نمی‌توانیم بگذریم. چه پسر نیکولو به نام مارکوپولو همراه پدر و عموی خود به دربار قوبیلای آمده و مدت بیست سال از جانب قوبیلای مصدر خدمات مهم شده و آشنائی عمیق به اوضاع سلطنت مغولان و احوال ممالک تابعه مغول یافته و در مراجعت به اروپا (۶۹۵/۱۲۹۷) شرح مسافرت خود را به یکی از دوستان نقل کرده و او این شرح را که حاوی اطلاعات بسیار نفیسی است به نام «سفرنامه مارکوپولو» جمع و منتشر ساخته است.

باید بدین مطلب اشاره کرد که آمد و رفت تجاری مثل برادران پولو از و نیز تا قراقوروم نتیجه توجهی است که ایلخانان

۶۰- برای تفصیل دقیق این جنگها رجوع شود به تاریخ مغول ص ۲۱۶-۲۰۷

مغول به امر بازرگانی می‌داده‌اند. این توجه که از زمان چنگیزخان با گشودن راه ابریشم آغاز شد، در زمان قوبیلای قآن نواده وی به اوج اعتلا رسید. از امتیازات مهم دوران قوبیلای قآن یکی آمد و رفت تجار مسلمان و مسیحی به چین بود و دیگر انتشار زبان فارسی در چین. زیرا این پادشاه وقتی می‌خواست بلاد مستحکم چین جنوبی را فتح کند، معروفترین مهندسین ایران و شام را برای ترتیب عراده‌های جنگی و منجنیق فراخواند و همیشه عده زیادی از ایرانیان ماوراءالنهر و خراسان در دربار او بودند و عده‌ای از این جماعت همان کسانی بودند که در موقع فتح ماوراءالنهر آنان را به عنوان صنعتگر به مغولان کوچانده بودند و شماره آنان به قدری بود که برای خود، به شکل وطن نخستین، در پاره‌ای نقاط شهرهائی ساخته بودند. نفوذ ایرانیان در دربار قوبیلای و عمال اداری او در چین چندان بود که این خان مغول وزارت خود را پس از محمود یلواج به يك ایرانی داد که عنوان او سید اجل بود و او مدت بیست و پنج سال این مقام را داشت تا درگذشت. در زمان این وزیر بود که قوبیلای قآن ترتیب تمپیه و انتشار پول کاغذی موسوم به چاو (اسکناس) را در چین داد و با این کار دخل و خرج کشور را منظم ساخت. بعد از او هم وزارت قوبیلای به امیر احمد بناکتی رسید.^{۶۱}

باید دانست که منگو قآن نیز از ایران جماعتی از فضلا و هنرمندان و صنعتگران را به مغولستان کشانید و دستور داد تا برای ادارات و دیوانهای قراقوروم لغتی از زبان فارسی و چینی و ایغوری و تنگفوتی نوشتند.^{۶۲}

۶۱- تاریخ مغول ص ۱۶۴

۶۲- ایضا ص ۱۵۸

نخستین مغول مسلمان

باری پس از اباقا ، برادرش موسوم به تگوداز بر تخت نشست (۲۶ محرم ۶۸۱) . وی پسر قوتویی خاتون ملکه عیسوی نستوری مذهب مغول بود. بنا بر روایت «هایتون» عابد ارمنی ، وی در جوانی تعمید یافته و نیکولا نامیده شده بود.^{۶۳} اما شگفت است که این تازه جوان در دامن مسیحیت پرورده شده همین که به سلطنت رسید نخستین اقدامش اعلام مسلمانان بود و تغییر نام خویش به سلطان احمد. این پادشاه نامه‌ای به علمای بغداد نوشت و اسلام خویش را اعلام کرد و این امر موجب شد که مسلمانان دلخوش و شادمان شوند. چه در طی سالهای دراز، در دوران سلاطین مسیحی پرور مغول نومید و افسرده بلکه غمگین و دل مرده بودند. سلطان احمد تولیت و شیخ الاسلامی کل ممالک ایران و عراق را به شیخ کمال‌الدین عبدالرحمن رافعی داد و او با اختیارات فراوانی که داشت مستمریات یهودیان و مسیحیان را حذف کرد و معابد بودایی و کلیساها را به مسجد تبدیل نمود و عیسویان را به قبول اسلام مجبور ساخت و هر که را که بدین امر سرفرود نیاورد به هلاکت رسانید و کلیسای تبریز را ویران کرد.^{۶۴}

سلطان احمد نامه‌ای ورسولی نزد سلطان مصر و شام فرستاد. باید دانست که الملك الظاهر بای برس بندقداری ، پس از بیست و پنج سال جهاد با کفار مغول و دشمنان عیسوی ، در ۲۷ محرم ۶۷۶ ه.ق/ ۱۲۲۷م درگذشت و بعد از مدت کوتاهی یکی از سرداران او به نام سیف‌الدین قلاوون الفی بالقب‌الملك المنصور در تاریخ ۲۲ رجب ۶۷۸ به سلطنت نشست . سلطان احمد در این نامه

۶۳- امپراطوری صحرانوردان ص ۱۰۶

۶۴- تاریخ مغول ص ۲۲۴

اسلام آوردن خویش را برای قلاوون نوشته و برای ایجاد روابط دوستانه پیشنهادهائی کرده بود .

این مخالفت صریح سلطان احمد با سیاست دیرین مغولان که مبتنی بر دوستی بانستوریان (عیسویان) و دشمنی با مسلمانان و ممالیك بود بر بزرگان دستگاه سلطنت مغول از لشکری و دیوانی گران آمد. تاجائی که شکایت او به نزد قوبیلای قاآن بردند و به شهادت مارکو پولو، خان مغول نیز بر این گونه کارها افسوس خورد و تگودار را ملامت کرد. تگودار که همه این فتنه ها را زیر سر مارچبلها و ربان صوما می دانست آنان را به زندان انداخت و اگر شفاعت قوتویی خاتون نبود همچنان تا مرگ در حبس می ماندند. این امر یعنی محبوس نمودن پیشوای مذهب نستوری بیشتر بر عدم رضایت و تنفر بزرگان مغول افزود و به همین علت عناصر ناراضی به دور ارغون پسر اباقاخان که حکومت خراسان داشت جمع آمدند و در پیکاری که بین این دو پادشاهزاده مغول در گرفت تگودار اسیر و مقتول گردید (۵ شنبه ۲۶ جمادی الاول ۶۸۳ / ۱۰ اوت ۱۲۸۴) .

در تکاپوی متحدین مسیحی

ارغون، پس از رسیدن به مقام سلطنت (۷ جمادی الاخر سال ۶۸۳ هـ) چونان پدر و جد خویش ، به مساعدت و معاضدت مسیحیان پرداخت و برای یافتن متحدی مسیحی بر آن شد که هیأت سفارتی به اروپا بفرستد . این هیأت در سال ۱۲۸۵ م به نزد هونوریوس چهارم رفت . ارغون در نامه خود پیشنهاد کرده بود که قوای مغول از شام به مسلمانان حمله ور شوند و در همان موقع نیز قوای مسیحیان در عکا (فلسطین) یا دردمیاط (مصر) پیاده شوند و به حمله پردازند .

سپس اراضی مفتوحه را بین خود قسمت کنند . بدین ترتیب که حلب و دمشق از آن مغولان شود و بیت المقدس از آن مسیحیان در این نامه که اصل آن در واتیکان محفوظ است و متضمن دقایق طرح حمله می باشد ، نام چنگیزخان بر صدر قرار گرفته و از او به «جد تمام تاتارها» یاد شده و سپس نام خان بزرگ قوبیلای «فرمانروای تمام سلاطین» آمده و از روابط مغولان با مسیحیت بحث شده که مادر من عیسوی و پدر بزرگ من هلاکو و پدر من اباقا همگی پشتیبان و نگهبان مسیحیان بوده اند و خان کبیر قوبیلان قآن مرا مأمور کرده است که سرزمین مسیحیان را در کنف حمایت خود قرار دهم.» در پایان نامه نیز ارغون تقاضا کرده که «چون سرزمین مسلمین بین ما و شما واقع است آنها را محاصره خواهیم کرد و با کمک خداوند و پاپ و خان بزرگ آنان را بیرون خواهیم راند.»^{۶۵}

در سال بعد، باردیگر ارغون سفیر تازه ای به دربار پاپ هونوریوس و فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه و ادوارد اول پادشاه انگلستان فرستاد . سفیر وی این بار ربان صوما بود که نزدیک به شصت سال داشت. ربان صوما در طرابوزان به کشتی نشست و در قسطنطنیه پیاده شد و مورد پذیرائی گرم اندرونیک دوم امپراطور بیزانس قرار گرفت .

ربان پیر از آنجا به رم رفت ولی وقتی به رم رسید که پاپ هونوریوس درگذشته بود . کاردینالها وی را پذیرائی کردند و او به کاردینالها گفت که بسیاری از کشیشان نستوری در سرزمینهای ترکان و مغولان رفته اند و بدانها تعلیمات مسیحی داده اند. امروز نیز بسیاری از مغولان مسیحی هستند و عده ای از پادشاهان و ملکه ها

۶۵- امپراطوری صحرائوردان ص ۶۱۰-۶۰۹

آداب غسل تعمید به جا آورده و مسیحی شده‌اند . بین ارغون و بطریق نیز رشته دوستی بسیار محکم است و اینک ارغون می‌خواهد به شام حمله ور شود و از شما برای رهایی بیت المقدس استمداد می‌کند .^{۶۶}

کتابخانه مدرسه همدانه

ربان صوما از رم به نزد فیلیپ لوبل رفت و روز ۱۰ سپتامبر ۱۲۸۷ به نزد او باریافت و سپس به انگلستان پیش ادوارد اول رفت و نامه ارغون را بدو داد . متن این نامه کلمه به کلمه همان بود که ارغون به فیلیپ لوبل نوشته بود . هردو پادشاه به زبان وعده فراوان دادند و جواب نامه ارغون را به وسیله ربان صوما فرستادند . بدین ترتیب ربان پیر پس از یکسال و اندی دست خالی ازین سفر سیاسی بازگشت (۱۲۸۸ م) . اما ارغون او را سخت گرامی داشت و او را «عابد مخصوص» اردوی خویش لقب داد . وی همچنان معزز می‌زیست تا در سال ۱۲۹۴ در بغداد درگذشت^{۶۷} . پس از عید پاک، ارغون خان هیأت سفارت دیگری نزد پاپ نیکولا چهارم و فیلیپ لوبل و ادوارد اول فرستاد . سفیر وی در این باریکی از دوستان ربان بر صوما بود به اسم بوسکارال دوژیولف^{۶۸} از مردم ژن. وی در اواخر تابستان ۱۲۸۹ م. در رم به حضور پاپ رسید و سپس به نزد پادشاه فرانسه رفت و پیشنهادهای ارغون را برای حمله همزمان از اروپا و آسیا به ممالیک مطرح نمود . متن نامه وی به فیلیپ لوبل اکنون در دست است . این است ترجمه آن :

۶۶- ایضاً ۶۱۱

۶۷- امپراطوری صحرانوردان ص ۴۱۲ تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران ص ۳۷-۳۶

۶۸- Buscarelli به تلفظ ایتالیائی و به تلفظ فرانسه Buscarel de Gisolf

به نیروی خدای لایزال و تحت توجهات خان اعظم قویلی ،
 ارغون چنین فرمان می دهد .

فرموده اید که چون لشکریان ایلخان به مبارزه با مصراقدام کنند ما نیز به ایشان خواهیم پیوست . باقبول این پیام می گوئیم که با اعتماد به کمک خداوند، قصد داریم که در آخرین ماه زمستانی یوزئیل (ژانویه ۱۲۹۱) آهنگت حرکت کنیم و در حدود پانزدهمین روز اولین ماه فصل بهار در برابر دمشق خیمه و خرگاه برپا سازیم . اگر شما به عهد خویش وفا کنید و لشکریان خود را در موعد مقرر به آن نقطه گسیل دارید به خواست خداوند چون مابیت المقدس را فتح کنیم آن را به شما تسلیم خواهیم کرد . لکن شما اگر به پیمان خویش پایدار نباشید حرکت لشکریان مابی ثمر خواهد بود . از این دوراه کدامین را انتخاب خواهید فرمود؟ اگر ماندانیم که چه بایدمان کرد براین کار چه سودی مترتب خواهد بود؟^{۶۹}

در سند دیگری که ضمیمه نامه بوده و بوسکارلی آن را به فیلیپ لوبل داده ارغون تعهد کرده است که اگر قوای فرانسه در شام پیاده شود او خواربار و آذوقه سی هزار اسب و بیدک آنها را تقبل خواهد کرد .^{۷۰}

ارغون در سال ۱۲۹۰ یک هیأت سفارت چهارمی باز به دربار فرانسه و انگلستان و واتیکان فرستاد . ریاست این هیأت باشخصی بود موسوم به چغان یا زغان که بوسکارلی نیز او را همراهی می نمود . این بار هم سلاطین اروپا و پاپ جواب مثبتی ندادند و کار به تعارف پرگزار شد .

۶۹- تاریخ سیاسی ص ۳۶

۷۰- امپراطوری صحرانوردان ص ۶۱۳

این نکته شایان ذکر است که حرکت هیأت سفارت بوسکارلی مقارن شد با حرکت هیأتی از غرب به شرق. ریاست این هیأت که افراد آن از رهبانان فرانسیسکن بودند بامردی بود به نام یوحنا اهل مونته کوروینو^{۷۱} این گروه را پاپ نیکلای چهارم برای ترویج و اشاعه مسیحیت در مشرق زمین و خاصه در قلمرو ایلخانان مغول فرستاده بود. یوحنا راهب بسیار کوشید تا ارغون را به دایره مسیحیت در آورد. ولی توفیق نیافت. وی سرانجام خود را به پکن رسانید و با سمت کاردینالی کاتولیکهای چین به چین رفت و در ۱۳۳۰ درگذشت. وی اولین کاردینال کاتولیکهای چین بود.^{۷۲}

در اواخر ایام ارغون یکی از زنان سوگلی او درگذشت و ایلخان بنا بر وصیت آن زن تصمیم گرفت که جز از افراد همان خاندان که در چین بودند زنی اختیار نکند. به همین جهت سه نفر از امرای خود را با عده‌ای به خدمت قوییلای قآن فرستاد تا قآن شاهزاده خانمی را از همان خاندان روانه ایران نماید. قوییلای هم دختر زیبایی هفده ساله‌ای به نام قوقناچین انتخاب کرده همراه فرستادگان ارغون روانه ایران نمود. این جمع در مراجعت با تجار ونیزی یعنی برادران پولو و مارکوپولو همسفر شدند و از راه دریا روی به ایران نهادند. قوییلای دو پایزه جهت توصیه ایشان و تسهیل سفر به آن جمع و تجار ونیزی سپرد و به توسط تجار ونیزی پیغام‌هایی برای سلاطین فرانسه و اسپانیا و انگلستان فرستاد. این جماعت کلا با سیزده کشتی و ششصد نفر راه ایران در پیش گرفتند و بعد از هیجده ماه به بندر هرمز رسیدند و در آنجا بود که از مرگ ارغون (ششم ربیع‌الاول سال

۷۱- John de Monte Corvino

۷۲- تاریخ سیاسی ص ۳۶ تاریخ سایکس ج ۲ ص ۱۵۲

۶۹۰) مطلع شدند و به ناچار به گیخاتو جانشین وی پیغام فرستادند و کسب تکلیف کردند و گیخاتو آنان را به نزد غازان پسر ارغون که در خراسان بود فرستاد و لعبت چینی نصیب غازان که مردی بسیار خرد چته وزشتر و بود گردید. بازرگانان و نیزی هم پس از بیست و پنج سال غیبت، در سال ۱۲۹۵ م، به وطن خویش رسیدند.

نخستین سفیر انگلیس در ایران

پس از ارغون، گیخاتو برادرش ایلخان مغول شد. ولی سلطنتش دیری نپائید. زیرا بر اثر هرزگیها و ریخت و پاشهای اسراف آمیز وی خزانه کشور تهی شد و چون خواست برای سر و صورت دادن به امور مالی به تقلید چینیان «چاو» را رواج دهد (۶۹۳ هـ) مردم ایران خاصه اهالی تبریز نپذیرفتند و سر به شورش برداشتند^{۷۳} و سرانجام گیخاتو مجبور به لغو فرمان خویش در یاره چاو گردید و مردم آن پول کاغذی را «چاومبارك» خواندند، همان که در آغاز کار «چاومبارك» خوانده شده و به زور به انتشار گذاشته شده بود.

گیخاتو سرانجام در جنگ با بایدو گرفتار و کشته شد. توضیح آن که وی به علت عیاشیهای بی بند و بار و تعرض به دختران و پسران درباریان و سرداران و بزرگان مورد تنفر همگان قرار داشت و لذا همین که بایدو، عموزاده اش، بر او شورید، سران سپاه جانب گیخاتو را گذاشته به نزد بایدو رفتند و

۷۳- در خصوص چاو و نحوه انتشار آن در ایران و قیام مردم تبریز رجوع شود به تاریخ و صاف ص ۲۷۰ و جامع التواریخ رشیدی ص ۸۳۵ و تاریخ مغول اقبال ص ۲۵۱-۲۴۸، مجله یادگار سال پنجم شماره اول ص ۶۸

گیخاتو گریخت ولی گرفتار شد و روز پنجشنبه ۶ جمادی الاول سال ۶۹۴ کشته شد .

از وقایع مهم زمان گیخاتو رسیدن سفرای انگلیس بود . توضیح آن که سفرای متعدد ارغون ، چنان که گذشت ، به دربارهای سلاطین فرانسه و انگلیس رفتند . فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه جز تعارفات لفظی و وعده های بی اثر دیپلماتیک چیزی نگفت و کاری انجام نداد . اما ادوارد اول پادشاه انگلستان موضوع را جدیتر تلقی کرد و سفارتهای پیاپی ارغونخان را با ارسال هیأت سفارتی به ایران پاسخ داد .

وی دو نفر از اشراف انگلستان را به اسامی جفری اهل لنگلی^{۷۴} و نیکلاس اهل شارتر^{۷۵} را با ۲۱ نفر به عنوان اعضای هیأت به ایران فرستاد . اطلاعات دقیقی از این سفارت بر روی سه پوست آهو باقی است . حتی اطلاعاتی درباره خرج مسافرت آنان به پولهای رایج انگلیس و فلورانس و ونیز و همچنین مقدار و قیمت اسلحه و هدایای خریداری آنان من جمله پانزده تخته قالیچه به قیمت دویست لیره در بندر ژن ایتالیا .

گیخاتو از این هیأت به احترام تمام پذیرائی کرد . وقتی این هیأت در سال ۱۲۹۲ از ایتالیا به سوی طرابوزان حرکت کردند ، مسلماً شنیده بودند که شهر عکا به دست مسلمین فتح شده و دیگر آخرین جای پای مسیحی در کرانه های شرقی مدیترانه به دست مسلمانان افتاده است . در هرحال ، وقتی هیأت سفارت انگلیس از طرف ادوارد اول به ایران رسید ارغونخان مرده و با مرگ او دیگر امید هرگونه اتحادی بین شرق و غرب از میان رفته بود .

—۷۴ Geoffrey of Langley

—۷۵ Nicolas of Chartres

توقف اعضای هیأت در ایران چندان به طول نکشید و در پائیز سال ۱۲۹۲ م. به انگلستان مراجعت کردند و پلنگ زنده‌ای را که گیخاتو به عنوان تحفه برای ادوارد اول فرستاده بود در قفسی کرده با خود بردند و به گفتهٔ یک نویسنده انگلیسی از ماجراهای پرچوش و خروش اتحادبین شرق و غرب «سرانجام آنچه برجا ماند فقط پلنگی ایرانی بود که در قفسی در انگلیس از سرما می‌لرزید و چند قوشی که برفراز شهر تبریز پرواز می‌کردند»^{۷۶} یعنی همان قوشهائی که پادشاه انگلستان به تحفه نزد خان مغول فرستاده بود.

غازان‌خان :

دوران سلطنت بایدو بیش از هشت ماه امتداد نیافت و سرانجام در جنگی که باغازان کرد دستگیر شد و به قتل رسید (۲۳ ذی‌القعدة ۶۹۴) و غازان بر تخت سلطنت جلوس کرد .
(سلخ ذی‌الحجه سال ۶۹۴ روز اول نوروز) .

این مرد که جثه‌ای بسیارخرد و رویی بسیارزشت داشت صاحب مغزی فکور و دلی عدالت دوست بود. وی که قبلاً درچهارم شعبان سال ۶۹۴ اسلام آورده خود را محمود نامیده بود به همین جهت پس از جلوس برتخت در نخستین یرلیغ (فرمان) دستور داد تا همهٔ امرا و سپاهیان به اسلام روی آورند . وی به جای نام ولقب قآن امر کرد که کلمات شهادت را بر روی سکه‌ها نقش کنند و سرانجام خود و سران سپاهش عمامه را به جای کلاه اختیار کردند .

غازان خان مردی تربیت شده و در میان مغولان فردی

۷۶- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران ص ۳۹

دانشمند بود. زیرا به تصریح رشیدالدین وی به زبانهای عربی و فارسی و هندی و تبتی و چینی و فرنگی آشنا بود و بهتر از هر کس تاریخ مغولان و «ملوک عجم و اتراک و هند و کشمیر» را می دانست و به انساب و روابط قبایل مختلف مغولان و قوف داشت. ظاهراً به کارهای صنعتی و فنی نیز علاقمند بوده است و به طوری که رشیدالدین فضل الله می نویسد «از صناعات مختلفه هیچ صنعتی از زرگری و آهنگری و نجاری و نقاشی و ریخته گری و خراطی و دیگر صناعات نباشد که به دست خود نکند بهتر از آن که همه استادان کنند ... صنعت کیمیا که مشکل ترین صناعات است هوس فرمود. ۷۷»

غازان با آن که در اسلام تعصب فراوان نشان داد و در رسیدن به تبریز دستور داد که معابد یهودیان و کلیسا های مسیحیان و آتشکده زرتشتیان را ویران کنند و بتمهای بودائی و شمایل های مسیحی را بشکنند و حتی تصاویر پدر خود ارغون را نیز دستور داد تا خراب کنند،^{۷۸} ولی همچنان کینه مالیک را در دل داشت و می خواست که شکست پدران خود را جبران کند.

جنگ بین غازان خان و الملك التناصر محمد پسر ملك سيف الدين قلاوون در سال ۶۹۹ هـ در گرفت و در محلی به نام مجمع المروج، در عصر چهارشنبه ۲۷ ربیع الاول ۶۹۹ هـ، سپاه مغول و لشکر

۷۷- جامع التواریخ رشیدی ص ۹۷۱

۷۸- هر چند غازان در هنگام جلوس به سلطنت کارهای تعصب آمیزی کرد، ولی ظاهراً این اقدامات بر اثر فشار و نفوذ امیر نوروژ سختگیر و متعصب بود که حتی می خواست بطریق جیلها را بکشد. ولی بعد از کشتن امیر نوروژ، دیگر غازان آن سختگیریهای نخستین را وا گذاشت و جیلها را که در سمت خود ابقا نموده بود سخت گرامی داشت تا آنجا که در سال ۱۳۰۳ به دیدن وی که مشغول بنای صومعه ای در مراغه بود رفت و هدایائی نیز بدو داد.

ممالیک درهم آویختند . در این جنگ مسلمین مغلوب شدند و مغولان بر دمشق و بیت المقدس و غزه دست یافتند . اما مسلمین آسوده ننشستند و در صدد جبران برآمدند و به زودی خود را برای پیکاری دیگر آماده کردند و شام را از مغولان باز گرفتند و در تاریخ ۲ رمضان سال ۷۰۲ در محلی به نام مرج الصفر قوای مغول را چنان درهم شکستند که جمعی از سرداران مغولی را به اسارت گرفتند و عده زیادی از مغولان را کشتند و ده هزار اسیر و بیست هزار اسب به غنیمت بردند و غازان از شنیدن خبر این شکست به طوری خشمگین شد که خون از بینی او جاری گردید . با این همه فرصت تلافی نیافت زیرا در یک شنبه یازدهم شوال سال ۷۰۳ (۱۷ مه ۱۳۰۴) درگذشت و در آن هنگام سی و سه سال پیش نداشت .

در دوران غازان خان روابط دیپلماتیک همچنان ادامه یافت . وی سفیری به دربار تیمورخاقان، جانشین قوبیلای قآن، فرستاد که بامهربانی از طرف خان مغول پذیرفته شد . پس از واقعه مجمع المروج و فتح شام ، عیسویان اروپا و ارمنه که بر اثر مجاهدات ممالیک و مجاهدین مصری و شامی از مناطق ارمنستان و شام رانده شده بودند ، با ارسال سفیر و نامه به غازان تبریک گفتند . از جمله جیمز دوم^{۲۹} پادشاه کشور آراگن اسپانیا ، در رمضان سال ۷۰۰ ، نامه ای به غازان نوشت و او را مقتدرترین سلاطین مغول و شاهنشاه مشرق خواند و به غازان اطلاع داد که رعایای وی که طالب زیارت بیت المقدس می باشند حاضرند در رکاب وی برای جهاد با مسلمین شمشیر زنند . ضمناً وی خواستار شد که غازان به زوار آراگنی اجازه دهد که بدون پرداخت مالیات

آزادانه به زیارت روند و ایلخان يك پنجم اراضی مقدسه را به عیسویان واگذارند. ظاهراً غازان بدین امر راضی شد تا در ازای آن حال اتحادی را که بین سلاطین عیسوی و ایلخانان وجود داشت تجدید نماید و به همین نیت سفیرانی به اروپا فرستاد. این سفرا با ادوارد اول پادشاه انگلیس ملاقات کردند. او نیز در جواب نامه‌ای نوشت ولی پس از شکست^{۸۰} مرج الصفر، امید پیروان صلیب نقش بر آب شد و سلاطین عیسوی دیگر حاضر به مذاکره در باب جنگ برضد مسلمانان نشدند و از این همه رفت و آمد سفیران و مذاکرات و مراسلات دیپلماتیک نتیجه‌ای به دست نیامد.

این نکته نیز قابل ذکر است که در سال ۱۳۰۲/۷۰۲ م هیأت سفارتی از نزد آندروونیکوس^{۸۱} امپراتور بیزانس به دربار غازان آمد و پیشنهاد ازدواج ماریایکی از شاهزاده خانمهای یونانی را بدو نمود و التماس کرد که خان مغول به ترکان آسیای صغیر دستور دهد که از تهاجم و تجاوز به خاک دولت بیزانس دست بردارند^{۸۲}. غرض از این ترکان همان ترکان عثمانی بودند که بعدها خود دولتی عظیم تشکیل دادند و در سال ۱۴۵۳ در دوران سلطنت سلطان محمد فاتح به حیات بی‌رنگ و رُمق دولت بیزانس خاتمه بخشیدند و در زمان سلطان سلیمان خان تا پشت دیوارهای وین پیش رفتند.

مغولان، در سال ۱۳۰۲، یعنی همین سالی که امپراتور اندروونیک سفیر فرستاد، آخرین بقایای سلجوقیان را در آسیای صغیر از میان برداشتند و همین امر ترکان عثمانی را به تحصیل استقلال

۸۰- تاریخ مغول ص ۲۸۳

۸۱- Andronicus

۸۲- تاریخ سایکس ج ۲ ص ۱۵۸

و داشت و از همین تاریخ است که عثمانیان که در شمال غربی فریژیه و بی‌تی‌نی می‌زیستند اندک اندک بر سر زمینهای خود افزودند. ظاهراً پس از عقد اتحاد با اندرونیکوس است که لشکریان مغول ناحیه‌ی اسکی‌شهر را گرفتند. اما این فتح چندان دیر پا نبود و به‌زودی سپاه اورخان پسر عثمان‌غازی مهاجمین مغول را بیرون راند و یک قرن بعد دولت عظیم عثمانی شروع به درخشیدن نمود.^{۸۳}

سلطان محمد اولجایتو :

جانشین غازان برادرش سلطان محمد اولجایتو معروف به خدابنده بود که در ۱۵ ذی‌الحجه ۷۰۴ بر تخت نشست و در همان سال از او جان نامه‌ای به خط اوینغوری، دال بر روابط نیکوی ایلخانان با سلاطین فرنگ و لزوم اتحاد برای سرکوبی دشمن، نوشت و همراه نمایندگان خود به فرانسه و انگلیس فرستاد و ظاهراً قصدوی تحصیل متحدینی برای حمله به شام و مصر بود. سفرای او به خدمت ادوارد دوم پادشاه انگلستان و پاپ کلمان پنجم بار یافتند. ولی این سفارت هم نتیجه‌ای نبخشید و چیزی از آن جز تعارفات سیاسی توخالی عاید نشد.^{۸۴}

اولجایتو از طرف مادرش اوروق خاتون، که شاهزاده خانمی بود نستوری مذهب، غسل تعمید یافته و به نیکولا موسوم شده بود و در اوایل جوانی نیز بر همین مذهب بود. اما بعدها، بر اثر

۸۳- امپراطوری صحرا نوردان ص ۶۲۹

۸۴- تاریخ مغول ص ۳۲۴

نفوذ یکی از زنان خود، مسیحیت را به کناری نهاده مسلمانان اختیار کرد و یک چند نیز به تشیع گروید^{۸۵}. با این حال وی نسبت به مسیحیان بی‌مهر بود. کما این که مارجبلها بطریق سالخورد را با اکراه پذیرفت و در صدد برآمد که کلیسای تبریز را به مسجد تبدیل کند و هم در زمان او بود که قلعه اردبیل که پناهگاه نستوریان بود به وسیله گردان تصرف شد و ساکنینش از دم شمشیر گذشتند (۱۳۱۰ م). مارجبلهای پیر بیچاره آن خفت و این شکست را تحمل کرد و هفت سال دیگر نیز در حسرت و حرمان به سر برد تا در سال ۱۳۱۷ م. درگذشت و از بی‌مهری و ناسپاسی مغولان بیاسود^{۸۶}.

ابوسعید بهادرخان :

سلطان محمد اولجایتو بر اثر شرابخواری و زنبارگی فراوان، چهل سال پیش نداشت که در ۲۸ رمضان سال ۷۱۶ درگذشت و پسرش سلطان ابوسعید در اول ماه صفر سال ۷۱۶ بر مسند ایلخانی تکیه زد.

اما ابوسعید گرفتارتر از آن بود که به اندیشه ایجاد ارتباط با اروپا افتد. زیرا از یک طرف به دنبال نظر بازی و عاشق پیشگی بود و از طرفی دیگر دچار شورش سرداران خود من جمله امیر چوپان و فرزندان او در این میان، خارجیان هم دندان طمع راکنده و دیگر از اتحاد با مغولان در مقابل ممالیک صرف نظر کرده بودند. خاصه آن که ابوسعید قصد جنگ با ممالیک نداشت بلکه

۸۵- ایضا ص ۳۱۶

۸۶- امپراطوری صحرا نوردان ص ۲۶۹

با ارسال رسول و رسایل مقدمات صلح طرفین آماده گردید و در سال ۷۲۱ هـ. ق بین طرفین صلح برقرار شد و جنگ دیرینه مغولان و مسلمانان پایان پذیرفت .

با این حال می‌دانیم که پاپ به تاریخ ۱۳ ژوئیه ۱۲۲۲/۲۷ جمادی‌الثانی ۷۲۲ از شهر آوین یون^{۸۷} نامه‌ای بدو نوشته و او را به معاضدت به لئون^{۸۸} پادشاه ارمنستان که درین موقع زیر حملات شدید سپاه مسلمانان ممالیك قرار گرفته بود دعوت نمود و نامه دیگری هم برای ابوسعید فرستاده و او را به قبول‌کیش مسیحیت فراخوانده بود . ابوسعید ، با وجود آن که با مصریان قرارداد صلح داشت ، سپاهی به کمک لئون فرستاد . اما سپاهیان مغول وقتی به میدان جنگ رسیدند که لئون در مقابل سپاه ممالیك به زانو درآمده و بعنوان تابعیت خلعت الملك الناصر را برتن کرده بود پس از بنای شهر سلطانیه ، در تاریخ ۷۱۸ ، پاپ به موجب فرمانی ، در آن شهر دستور داد تا کلیسائی بسازند و یکی از روحانیون عیسوی را به نام فرانسوادوپروز^{۸۹} به ریاست عیسویان ایرانی و ممالک مجاور فرستاد و او مدت هشت سال در این مقام بود و در همین روزگار است که به عنوان بازرسی کلیسای مشرق زمین ، روحانی عیسوی دیگری به نام اودریك دوپروندون^{۹۰} به ایران آمده و از ایران به هندوستان و چین رفته و سفر نامه ارزنده‌ای به یادگار گذاشته است .

—۸۷ Avignon

—۸۸ Leon

—۸۹ François de Peruse

—۹۰ Odoric de Prodenone

از نکات مهم و قابل ذکر این دوره ارتباط تجار ونیزی با دربار مغول است که نخست بین اولجایتو و نماینده ونیز معاهده‌ای تجارتي منعقد گردید و سپس سنای ونیز در سال ۷۲۰ سفیری نزد ابوسعید فرستاد و امتیازاتی خواست و در شهرهای معتبر قونسولهای ونیزی مستقر شدند و اولین قونسول ونیزی در سال ۷۲۶ به تبریز درآمد.^{۹۱} ابوسعید بهادر در سیزده ربیع‌الثانی ۳۰/۷۳۶ نوامبر ۱۳۳۵ درگذشت و به مرگ او دولت مغول پایان گرفت.

